



بررسی تاریخ ایران باستان و تاریخ اساطیری ایران در مکتوبات اسلامی

سهیل رجبی^۱

چکیده

تاریخی که توسط مورخین مسلمان نوشته شده است در وهله اول تفاوت فاحشی با تاریخ ایران باستان دارد که البته با قدری تفکر و تأمل در آن به یگانگی خواهیم رسید. مسئله تاریخ باستان ایران به علت دخل در بسیاری از فرهنگ‌ها که از چین و ژاپن الی آندلس تا قرن گذشته کشیده شده. و امروزه که مفهوم جهانی شدن مطرح است همواره جایگاه مهمی به عنوان یک فرهنگ مادر داشته و دارد.

پس اهمیت تاریخ و فرهنگ ایرانی انکار ناپذیر است؛ ولی تاریخ ایران باستان فرهنگ‌های زیستی مردم را به صورت مجزا و بسیار محدود ذکر می‌کند منابع، مفاهیمی بسیار متفاوت را ذکر می‌کنند منابع زردشتی، منابع اسلامی، کتیبه‌ها و فرامین بزرگان که بر سنگ‌ها و دیوارها حک شده‌اند و سفرنامه‌ها یا کتاب‌هایی که مورخان و سیاحان خارجی نگاشته‌اند. تمامی این منابع قسمت عمده را صرف پادشاهان و امرا کرده و صرفاً نوع سیاست‌های این بزرگان را جاودان کرده‌اند سهم ناچیزی از آن برای مردم است؛ ولی چنانچه بارها در تمدن‌های گیتی دیده‌ایم اساطیر یک ملت در ذهن آن ملت یک راوی زنده از تاریخ و فرهنگ و تمدن همین ملت است اسطوره‌ها راویان ملی تاریخ هستند هر چند غلو و بزرگنمایی‌های آنان غرور مردم سرزمین را بازگو می‌کند ولی با بررسی و تمیز میان بزرگنمایی‌ها به عمق حقیقت خواهیم رسید.

مسلمانان تاریخی را نوشتند که از زبان مردم جاری بود آنان بر اثر جنگ‌های داخلی اواخر حکومت ساسانیان، دست اندازی رومیان به مملکت و هرج و مرج کشور و در حمله اعراب و نتایج جنگ‌های متوالی میان ایرانیان و اعراب و در آخر دشمنی بنی امیه با ایرانیان و رفتار تبعیض آمیزی که با آنان در پیش گرفتند باعث شد نتوانند به نوشته‌های دبیران ساسانی مستقیماً دست پیدا کنند و آنچه به عنوان تاریخ نگاشتند تاریخ ملی ایرانیان بود. حال قصد بررسی این مکتوبات را که یاد مردمانی بود که از نیاکان خود داشتند داریم. سؤال اساسی ما این است که اساطیر و مفاهیم اساطیری از کجا در تاریخ مکتوب مسلمانان پدید آمدند و بازگویی چه هستند؟ این عمل با بررسی و تحلیل منابع تالیه و معتبر اسلامی تا حدودی روشن خواهد شد و معلوم خواهد گردید افسانه‌ها نه کاملاً مطابق با انسان‌هایی هستند که بوده‌اند بلکه شبه و روحی از آنان هستند که با مردم هر نسل تغییر شکل داده و جاودان شده‌اند.

واژه‌های کلیدی: حماسه، تاریخ ایران، آریایی‌ها، اساطیر ایرانی، اسلام.

۱. مقدمه

هدف از نگارش این مقاله روشن کردن برخی تاریکی‌ها و ابهامات دوگانه حماسه و اساطیر ایران که گزیده نوشته‌های ساسانیان و مسلمانان است با تاریخ مکتوب باستانی ایران است. حماسه، افسانه و تخیلات مردمی که البته همان تصورات نیز ریشه در تاریخ دارد هم‌زمان با تغییر یک نسل ارتقا می‌یابد و رنگ و بوی فرهنگ آن نسل بر نسل قبل اضافه می‌شود. اما از تاریخ مکتوب ارزش بسیار بالاتری دارد چرا که راوی آن مردم هستند و فرهنگ، آداب و رسوم، آیین و تمدن را در کنار حوادث و ظهور و سقوط‌ها بیان می‌کنند در حالی که تاریخ مکتوب علی‌الخصوص ایران بر محوریت یک شخص یا حادثه زمانی نوشته می‌شده است.

در یک مقطع بسیار حساس تاریخی در حالی که امکان فراموش شدن ابدی یک فرهنگ بسیار بزرگ و کهن می‌رفت، بزرگمردانی در شرایط بسیار پیچیده و حساس زمان جلوی این فرآیند ناگوار را گرفتند مسلمانان که تحت تأثیر فرهنگ ایرانی قرار گرفته بودند و ایدئولوژی اسلام هم از طرفی دیگر آنان را ترغیب می‌کرد، این فرهنگ را حیاتی دوباره بخشیدند و علاوه بر زبان و آداب و رسوم تاریخ ملی ایران و حماسه ایرانی را ضبط کردند و در همان نقطه زمانی این تاریخ رونده را متوقف و بر صفحه کاغذ مکتوب کردند.

اهمیت حماسه را می‌توان در کشف بزرگ شلیمان یافت در حالی که تا پیش از شلیمان غزل سرایی‌ها و زحمات هومر بیشتر جنبه افسانه داشته و باور نمی‌رفت تمدن عظیمی که هومر نقل می‌کرد به نام تروی در آسیای صغیر بوده باشد و نوشته‌های هومر را اغراق از یک زد و خورد ساده می‌دانستند. با بیرون کشیدن شهر عظیم تروی از خاک در قرن نوزدهم نظر‌ها به کلی تغییر یافت صحت سروده‌های هومر اثبات شد و جهت باستان‌شناسی یونانی تا حدی بسیار زیاد تغییر کرد. آثاری که در اختیار مسلمانان بوده است به عنوان منابع بسیار محدود بوده لکن چند مورد از آنان ذکر می‌شود:

۱/۱. آثار زردشتی

آثار زردشتی که البته بسیار مهم و جامع و تا حدودی اجمالی و زودگذر از مباحث تاریخی هستند ولی مادر منابع اسلامی محسوب شده و نکته‌های بسیار مهم و جامعی در مورد آیین و فرهنگ و دین به ما می‌گویند کتاب‌های زردشتی مورد استفاده در این مقاله شامل دینکرد و بندهشن و البته خود اوستا و زند و گائاها به شمار می‌روند.

۱/۱. آثار اسلامی

مسئلاً آثار تاریخ‌های عمومی مورخین اسلامی در دوره‌های اولیه از گفته‌ها و شنیده‌ها و تعداد کمی بر اثر مکتوبات باستانی بوده است مورخین اسلامی تا قرن پنجم چندین دیدگاه متفاوت را بیان و برخی به مباحثه رد و قبول برخی نظریات می‌پردازند ولی از قرن ششم به بعد تاریخ‌های عمومی به صورت تکرار و اضافه کردن نظریاتی به مکتوبات قدیمی تر است لذا هدف ما بیشتر روی تواریخ دست اول تر مسلمانان است مثل یعقوبی و طبری و دینوری و ابن مسکویه و در برخی موارد حمزه اصفهانی و در باب حماسه شاهکار جامع حکیم طوس کافی است.

۱/۲. آثار مورخین یونان و روم



در این باره باید ذکر شود که اختلاف نظرهای بسیاری زیادی در این مورد وجود دارد که اصلاً آیا منابع یونانی در اختیار مسلمانان بوده است؟ پاسخ بسیار پیچیده است اما در کل می‌توان گفت خیر زیرا به جز اشارات بسیار مبهم هیچ نکته‌ای دیگر ذکر نمی‌شود اما این قضیه کاملاً درست نیست و ابوریحان بیرونی و حمزه اصفهانی بارها ما را شگفت زده می‌کنند این موضوع به صورت اجمالی بررسی خواهد شد.

۲. پیدایش اساطیر آریایی

۱/۲. اساطیر تا زمان جدایی دولت:

ایران پیش از آریایی‌ها سکونتگاه اقوام بومی بسیاری بوده است اما دو تمدن نو پا دقیقاً در جنوب شرق و جنوب غرب ایجاد شده بود که در غرب تمدن بین‌النهرین و در شرق تمدن هرپا در دره سند حکمفرما بود. هدف بررسی داد و ستدهای فرهنگی این دو تمدن نیست هر چند داد و ستد بسیار بوده است چه از راه خشکی و چه از راه دریا. (لولین بشم، ۱۳۹۴: ۲۸)

در بازه زمانی ۲۳۰۰ الی ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد آریایی‌ها احتمالاً به سرحدات شمال شرقی ایران وارد شده بوده‌اند چون یک سری حملات به تمدن هرپا از شمال غرب شده است که وجود آریایی‌ها در آن اثبات شده است. (لولین بشم، ۱۳۹۴: ۴۳-۴۶) این اقوام نیمه متمدن مثل تمدن آنو و ... در ماورالنهر آثار بسیاری از خود به جای گذاشته‌اند. (ورجاوند، ۱۳۵۷: ۱۲)

این اقوام تازه رسیده مثل تمامی اقوام دیگر برای خود اعتقادات و سنن و اسطوره‌هایی داشتند اسطوره‌هایی که ریشه‌های وجودی آنان هرگز مشخص نخواهد شد چرا ریشه این اساطیر بسیار بسیار کهن هستند و برخی نشان یک مادر گرمی، پدری با هیبت، حیوانی با شکوه و قدرتمند بوده است که پس از مرگ یا رویت توسط انسان‌های اولیه عنوان‌های مقدس یافته است. و این اعتقادات را با خود از هندوستان تا ایرلند بردند. (لولین بشم، ۱۳۹۸: ۴۴) اولین سکونتگاه‌های آنان بدون شک شرق ایران بوده است، نام‌های میترا (میترا)، اینداوورونه (وورونه)، و نشاتیه برای یک هندو و ایرانی و میتانی‌ها در شمال سوریه کاملاً آشناست. (لولین بشم، ۱۳۹۴: ۴۴)

پس اولین سکونتگاه آریایی‌ها به حقیقت بهترین گنجی برای حفظ این اساطیر است. وجود شاهان و یا سرانی دادگر مثل هوشنگ و طهمورس و جمشید و پیشدادیان اولیه در زمانی که آریایی‌ها از قوم بزرگ‌تر جدا شده‌اند و از رشته کوه‌های البرز تا شمال تمدن هرپا گسترده شده‌اند و هنوز به دو قسمت تقسیم نشده‌اند که عده‌ای به هندوستان بوند و عده‌ای در همین خطه بمانند. در ادبیات هندوستان به بیم بارها بر می‌خوریم پادشاهی صاحب شوکت و عادل که دقیقاً همان جمشید است (کریستن سن، ۱۳۹۸: ۲۲) همینطور به هوشنگ پس این افراد باید روزی بوده باشند (زمانی که تمدن وارد زندگی آنان شده و توانایی درک حکومت و سروری بر یک ملت یکجا نشین جا افتاده باشد) و زیسته باشند که مقام الوهیت میترا و ناهید که حتماً مادری مهربان در اعصاری بسیار دور، شاید دورتر از آفرینش آتش بوده باشند در نزد آریایی‌ها. برای جمشید قابل تعریف نباشد.

پس ریشه بسیاری از افراد به حداقل ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد باز می‌گردد. یعنی پس از جدایی دو قوم آریایی و تصرف بخش اعظم تمدن هرپا اثبات این حرف بر اساس ریگ ودا است کتابی که آیین آریایی‌های اولیه در هندوستان را تشریح

می‌کند این کتاب بیش از ۱۵۰۰ سال قدمت ندارد. (لولین بشم، ۱۳۹۴: ۴۷) بسیاری از پادشاهان اولیه پیشدادیان به زمان‌های وحدت آریایی‌های شرقی باز می‌گردد و تطابق میان شاهان ماد و پیشدادی یک قیاس نادرست است.

۲/۲. اساطیر از دوران تاریک تا سر بر آوردن حکومت شرقی

پس از جدا شدن دو قوم به خوبی متوجه یک وقفه تاریخی می‌شویم وجود آژی دهاگ و دوران تاریکی که برای ایرانی‌ها ایجاد شده بود این دوران برای آریایی‌های وارد شده به هند دیده نمی‌شود. حکومت دراز مدت اژدها بر ایرانیان چه مفهومی دارد؟ نشان از یک استیلا طولانی مدت دارد مسلمین می‌گویند ضحاک تازی بوده است اتفاقاً آن زمان ابر قدرتی شکل گرفته بود ایلام که در دوران شکوه خود در بازه ۴۰۰ ساله بین ۱۶۰۰ الی ۱۲۰۰ پیش از میلاد است و پادشاهی بسیار قدرتمند به نام اونتاش ناپیرشا در قرن چهاردهم پیش از میلاد هم بر آن حکومت کرده است و یا محلی‌هایی که در شهرسوخته و جیرفت کهن ساکن بوده‌اند بر آریایی‌ها سخت گرفته‌اند و آریایی‌ها یا تحت سلطه قرار گرفتند و یا عده‌ای به هندوستان مهاجرت کردند و بر سر قوم هرپا فرود آمدند. یکی از مشهودترین نشانه‌هایی که وجود دارد داستان مار پیکر یا مار دوش بودن ضحاک است و چندین ظرف و نقش و نگار در تمدن جیرفت کشف شده است که مردی حاوی دو شاخ دو مار اژدها پیکر که دورش تنیده‌اند را محکم نگاه داشته و حتی در یادبود اونتاش ناپیرشا انسانی که پایین تنه ماهی دارد دو مار را در دست دارد پس شاید داستان ضحاک به استیلا تمدن‌های بزرگی که یا مردمان بومی ایران شرقی (براهویی‌ها) و یا تمدن ایلام بر آنان برای مدت طولانی بوده باشد. (دو تصویر آخر مقاله ثبت شده است).

پس از پیروزی عدالت بر بی‌عدالتی که گویا در عصر زوال ایلام واقع بوده است در این زمان مطمئناً عده‌ای از آریایی‌ها به غرب ایران کوچ کرده‌اند آنچه که بر ما معلوم است آریایی‌ها بسیار دیرتر به غرب ایران مهاجرت کرده‌اند و اگر نه ذکری از آن‌ها توسط ملل بین‌النهرین که گاهشماری می‌کردند می‌آمد. اولین آن بار در زمان شلم نصرسوم در قرن نهم پیش از میلاد پادشاه آشور نام مردمان ماد پیش می‌آید (ویل دورانت، ۱۳۹۳: ۱۲۱) که نشان از این دارد که این قوم در حد تهدید برای امپراتوری آشور بوده پس مهاجرت آنان باید چندین قرن طول می‌کشیده است. وجود کاوه آهنگر و فریدون طبعاً از یادمان‌های آریایی‌های شرقی است نه غربی چرا که آریایی‌های غربی بلافاصله پس از سکونت در حاشیه گهواره تمدن بشری عضوی از تمدن بین‌النهرین شدند و آداب و رسوم و آیین‌های آنان رنگ و بوی بین‌النهرین را گرفت هر چند که زائل نشد.

۲/۳. تمدن مشرق ایران تا دوره کیانیان

اما تمدن شرقی همچنان پس از کسب پیروزی بر دوران تاریکی به اصالت خود پای بند شد برای همین خراسان و سیستان رسالت خویش را در طی این همه سال فراز و نشیب انجام داده‌اند. وجود فریدون و فرزندانش به عنوان جانشین‌های قدرتمند در مدت زمانی دراز یک نشانه دارد که تا حدود سیصد سال بعد از پیروزی آریایی‌ها حکومتی که با اصول تمدن‌های بین‌النهرین و هند آشنایی یافته شکوفا شود. در اینجا ذکر چند نکته مهم لازم است اول اینکه به علت شرایط جغرافیایی فلات

ایران سزمین خراسان از فرا رود تا سیستان به علت شرایط صعب از بین النهرین بسیار دور و راه رسیدن به هندوستان به غایت دشوار بوده است برای همین تاریخ این تمدن فراموش شده است.

دوم اینکه در گائاهای زردشت آمده است که زردشت از مردم می‌خواهد چادر نشینی را ترک کنند و به شهر نشینی روی بیاورند. (پورد اوود، ۱۳۷۸: ۷۲) پس با توجه به این نکته انتظار مدنیت و شهرنشینی و پیدا کردن شهرهایی نظیر اکباتان بعید به نظر می‌رسد آنچه بیش از هر چیز به ذهن می‌رسد این است که زندگی مردم شرقی بیشتر نظیر ایل‌های بختیاری امروزی است و صحرانوردی باب بوده است و شهرهای نه چندان بزرگی نسبت به غرب ایجاد شده بوده است مثل بلخ (باکتريا) و هرات (آریا) و سغد و سمرقند (مرکاندا).

با نگاه شاهنامه وجود خاندان‌های ممتاز در این دوره مثل خاندان نوذر (نوتور) که در منابع سنتی هم تأیید شده‌اند وجود زندگی ایلی توأم با شهرنشینی اثبات می‌شود. و وجود هرج و مرج و اغتشاش میان نوادگان فریدون و جنگ‌های طولانی مدت ایرانیان و سکاها (تورانیان) موید است بر این اصل که نگاه مسلمانان نه کاملاً ولی تقریباً نگاهی کلی بوده است. حملات سکاها در این دوران کاملاً قابل اثبات است چرا که در همین بازه زمانی است که بر اثر فشار قومی شمالی (سکاها) کوروها وارد هند شدند و موجب پدید آمدن حماسه مه‌بهاراته شدند. (لولین بشم، ۱۳۹۸: ۵۸) احتمالاً اواخر دوره حکومت پیشدادیان پس از فریدون که حاکم‌های خراسان و سیستان بوده‌اند در زمان تأسیس حکومت ماد و استقلال این دولت در سال ۶۱۴ پیش از میلاد هم دوره بوده‌اند.

۴/۲. کیانیان

در دوران هورخشتره از شرق هیچ اطلاعی در دسترس نیست آیا دولت ماد بر ملل شرقی هم حکومت می‌کرد؟ معلوم نیست هیچ مورخی چه هرودوت و چه غیر از او که راویان اصلی تاریخ ایران هستند سخنی به میان نمی‌آورند. حال به چالش بر انگیزترین نقطه می‌رسیم ظهور زردشت که مبنای تاریخ نگاری سنتی زردشتی و مسلمانان است. گائاها سروده‌های این پیامبر باستانی است که سر نخ‌های بسیار کمی به ما در رابطه با تعیین زمان این پیامبر به ما می‌دهد و البته سخنان ضد و نقیضی از زمان وجود او می‌دهند.

برخی او را به اواخر هزاره دوم پیش از میلاد ارجاع می‌دهند که این معقول تر است اما وجود او تا ۱۵۰۰ پیش از میلاد البته غیر محتمل است چرا که حتماً در ریگ ودا اشاره‌ای به او و سخنان او می‌افتیم پس او باید متأخرتر از سروده‌های ریگ ودا باشد و باید بسیار متأخر تر از جدایی آریایی‌های هند و ایران بوده باشد چرا که در غیر این صورت باید حداقل شباهت‌هایی از سخنان او و ریگ ودا می‌افتیم که البته تأثیر زردشت از ریگ ودا بسیار کم است. پس در بازه ۱۵۰۰ پیش از میلاد تا ۵۰۰ پیش از میلاد که با اطمینان می‌توان گفت زردشت ظهور کرده و مورخین یونانی نام او را می‌برند.

بلاخره در این بازه مردی که آثار می‌گوید در آذربایجان و به احتمال بسیار در آذربایجان که از اماکن مقدس دین مزدیسنا (دین پیش از تاریخ آریایی‌ها) متولد می‌شود در طی حوادثی به شرق ایران و دربار بلخ پناه می‌برد. این حوادث چه بوده است؟ عموماً حمله مردمانی بدکار از شمال غرب به زادگاه زردشت بوده است که البته اقوام بسیار متنوعی را می‌تواند در بر بگیرد.



حال که قبول کردیم زمان زردشت آنچنان هم باستانی نیست به سراغ کتب مقدس خود زردشتی ها می‌رویم بندهش کتابی است شناخته شده هر چند صحت تاریخی آن مورد اعتماد نیست اما مهم‌ترین کتاب تاریخ زردشتیان است ظهور زردشت را در ۲۵۸ سال پیش از اسکندر می‌داند (بهار، ۱۳۹۷، ۱۵۶) ابوریحان بیرونی که بعداً خواهم گفت منابعی کاملاً دقیق داشته و هخامنشیان را کاملاً شناخته حدوداً همان سال ها را ظهور زردشت می‌داند هرتل مورخ نیز از استناد بر یسنا آیه ۵۳ اظهار می‌دارد این سروده باید در ۵۲۲ پیش از میلاد سروده شده باشد و تطابقات تاریخی عیناً مستند است (پور داوود، ۱۳۷۹: ۲۹) و تطابقات تاریخی هم از طرفی صحت این موضوع را تأیید می‌کنند پروفیسور هرتسفلد در کتاب تاریخ باستان شناسی ایران، پروفیسور هرتل، پروفیسور نولدکه هر کدام به نوبه خود این نظریه را قبول کرده‌اند و همچنین باستان شناس های شهری صراحتاً مخالفت کرده‌اند من اینجا سعی دارم با دلایلی بر اثبات همعصری زردشت با کوی گشتاسپ هخامنشی قلم برانم.

۱/۳. تا پیش از گشتاسپ هخامنشی ما در هیچ منبع باستانی با نام گشتاسپ رو به رو نمی‌شویم ولی این نام پس از او بسیار باب شده و در بابل و پارس و ماد به این نام بر خورد می‌کنیم علت آن می‌تواند به این علت باشد که نام پدر شاه به عنوان حامی زردشت در افواه مقبول افتاده و الا چرا نباید اسامی غیر سلطنتی دیگری مثل آرشام یا آریامن مقبول نشود؟ حال قبول بکنیم که بر حسب اتفاق گشتاسپ نامی هم در گذشته در شرق ایران سلطنت داشته است که ربطی هم به ویشتاسپ هخامنشی ندارد آثار ملی اشاره دارند که لهراسپ پدر گشتاسپ در زمان زمامداری پسرش زنده بوده و در هجوم مردمان بدوی شرقی کشته می‌شود (کریستن سن، ۱۳۹۳: ۱۷۷) که می‌گویند در همان هجوم زردشت پیغمبر نیز کشته می‌شود. در کتیبه تعبیه شده در حر مسرای تخت جمشید منصوب به خشایار شا آمده است که "پدر من داریوش پدر داریوش ویشتاسپ نام بود پدر ویشتاسپ آرشام یود هم آرشام و هم گشتاسپ آن زمان زنده بودند میل اهورا مزدا چنان بود." (شارپ، ۱۳۸۸: ۱۱۴) منظور شاه این است در دوران تاجگذاری پدرش، پدر بزرگش و جدش در قید حیات بوده‌اند حال با اسطوره مقایسه کنیم.

از نوادر روزگار آن هم در دوران باستان است که سلطنتی موروثی که علی الخصوص در ایران که هبه الهی بود سه نسل متوالی از سلسله سلاطین حی و زنده باشند ولی نسل سوم پادشاه باشد عیناً مثل لهراسپ و گشتاسپ حاکم مشرق زمین که پدرش در جوار او در بلخ می‌زیسته است. چگونه ممکن است دو گشتاسپ باشند که سرنوشت مشابهی داشته و هر دو پدر را به یک شکل از دست می‌دهند و هر دو بر شورشانی که یک ملیت را دارند جنگیده باشند با تفاسیر خاصی که کاملاً انطباق دارند بر هم؟

۲. موضوعی که برخی مورخین آن را مدام پیش می‌آورند این است که در گاٹاها زردشت گشتاسپ را کوی (کی البته عبارتی است که به جای کوی در اعصار بعدی خوانده شد در متون زردشتی علی الخصوص گاٹاها و ایسنا که قدمتی قابل توجه دارند کوی نوشته شده) می‌خواند در حالی که آنچنان که می‌دانیم کوی باید کوروش و داریوش بوده باشند جواب این است که تمامی شاهزادگان حاکم بر ساتراپها خسترپاون یا معادل شهربان و یا شاه را داشته‌اند برای همین است که روی تمامی متون باستانی شاهنشاهان هخامنشی عبارت (خشای ثئیه) دیده می‌شود یعنی شاه شاهان، شاهی که بر شاهان حاکم است.

۳. آخرین و مهم‌ترین ادله این است که برخی گویند متون یسناها مثل یشت‌های ۵ و ۱۳ آنقدر قدمت دارند که به پیش از ورود آریایی‌ها به ایترایوچ باز می‌گردد (کریستن سن، ۱۳۹۳: ۱۲) البته من نیز موافقم و این مسئله را کاملاً می‌پذیرم ولی آیا امکان ندارد که زردشت حکیم از آثار دین مزدیسنا بهره بگیرد؟ اصلاً اصول دین زردشت از اصول مزدیسنا و البته کتاب شفاهی و باستانی آنان مشتق شده است و چنانچه می‌بینیم بارها و بارها به این نکته در دین زردشت بر می‌خوریم. این ادله برای این ذکر شد که اساس تاریخی که مسلمانان نوشته‌اند زمانبندی تاریخی سنتی است که تا حدودی از نظر ظهور زردشت درست است.

۳. تاریخ ایران از دیدگاه مسلمانان

۱/۳. تاریخ ایرانیان در دارالحکمه

می‌دانیم تاریخ نگاری اسلامی پس از ارتحال نبی مکرم اسلام از چند دروازه گذشت تا در دوران مأمون عباسی به موجب وجود مرکز عظیم و بسیار معتبر دارالحکمه به شکل اکمل خود برسد تاریخ اسلام از سیره و رجال و بلدان گذشته و در تاریخ‌های عمومی شکوفا شد.

تواریخی که در دارالحکمه ترجمه می‌شود با آنچه پیشینیان نبشته بودند نظیر یعقوبی و دینوری جمع می‌شود و در اختیار طبری قرار می‌گیرد طبری نقطه عطف تاریخ نویسی عمومی است و کتاب او یعنی سیر الملوک در تاریخ الامم ابن اثیر و روضه الصفا میر خواند متجلی است. ابن مسکویه و حمزه اصفهانی نیز البته سبک نگارشی خاص و دست اولی دارند هر چند آن تواریخ دیگر که عموماً از قرن پنجم به بعد نوشته شده‌اند نکته‌های خوبی در دست دارند که از منابعی گمشده هستند. اما پیش از محمد ابن جریر طبری که نقطه عطف تاریخ نویسی عمومی است ابن واضح یعقوبی با کتاب تاریخ عمومی خود و ابو حنیفه دینوری با اخبار اطوال خود سر به سر جاده ای را می‌کشایند که سر مشق طبری است ولی منابعی کاملاً مجزا دارند. تواریخ دیگری نیز به صورت نامنسجم در کتب جامع هست که البته کتاب آثارالباقیه ابوریحان بیرونی نگاهی به تاریخ دارد. گویا بیرونی روزنه ای یافته است که از آن به وضوح ۱۵۰۰ سال پیش‌تر از خود را می‌بیند.

۲/۳. منابع مورخین مسلمان

منابع مورخین مسلمان تماماً منابع آثار پیشینیان است آنچه مورخین یونانی و زردشتی نوشته‌اند مقبول بود و اگر تردیدی در منابع بود عموماً آنچه را که خود مطابق با سلیقه خود می‌یافتند ذکر می‌کردند. در اینجا ذکر چند پیش آمد تاریخی واجب است بر کسی پوشیده نیست که آثار کثیری در کتابخانه اسکندریه مصر بوده است و بلاشک آثار فلاسفه افلاطونی و مشائی و حتی اشراق بسیار زیاد در مصر و روم بیزانس موجود بوده است و ما شاهد وجود فلاسفه بزرگی در مصر هستیم در اسکندریه یک مجمع‌های بزرگ از فلاسفه ای که از یونان و آسیای صغیر به اسکندریه می‌رفتند برای امان یافتن از خشونت مذهبی قسطنطنیه و البته در اسکندریه نیز جانشان در امان نبوده مثل هیپانیا مصری (جیمز آکوریک: ۱۳۸۳، ۶۱) شدت خشونت مذهبی در بیزانس منجر شد که انتاکیه و اسکندریه به عنوان دو مقر مهم حفظ گنجینه‌های ادبی و تاریخی شود که مسلم است تحت نظارت روحانیون حفظ می‌شده است معلوم نیست که آثار دست اول در این دو شهر موجود بوده



یا نه ولی آنچه که ما از آن مطمئن هستیم این است که مسلمانان به منابع دست اول دسترسی نداشته آنان بیش از آنکه با افلاطون و ارسطو آشنا باشند با تفاسیر آثار آنان آشنا بودند و فلسفه نو پای مشائی را سمت و سوق دادند. مسلمانان اصلاً با تاریخ یونان و روم آشنایی ندارند آنان تنها در تاریخ یونان از تاریخ این ملت جز موهوماتی و ارواح کمرنگی از فیلیپ و اسکندر و قدری از سلوکیان نمی‌دانند ولی به خوبی با کتاب هومر آشنایی دارند و این کتاب را دیده‌اند و هومر را خوب شناخته و با چند صده اختلاف زمان زندگی او میریس را مشخص می‌کنند. (ابن اثیر: ۱۳۷۰، ج دوم، ص ۸۰۹) این موضوع نشان دهنده این است که آثار یونانی را به خوبی دریافت نکرده بلکه نامی از بزرگان آن تنها شنیده‌اند. آنان عموماً با فلاسفه و اندیشمندان یونان باستان آشنا بوده‌اند. (ابن اثیر: ۱۳۷۰، ۷۸۳-۸۲۳)

آنان ابداً با تاریخ هروودوت و گزنفون و پلوتارک آشنایی ندارند و از تاریخ ایران نیز به طبع آن، به طور مستقیم آشنایی نداشته‌اند.

اما چطور امکان دارد آثار این بزرگان به دست مسلمانان در اسکندریه و انتاکیه نرسیده باشد؟ نظریات به چند دسته تقسیم می‌شوند و نظریه من بر آن است که از نظر تاریخی ریشه یابی شود میدانیم که در روم بیزانس سانسور شدیدی حکم فرما بوده است و قوانین بسیاری در این کشور با هدف از بین بردن هر دین مشرکانه در امپراتوری عمل می‌شد و آماج اصلی این قوانین ادیان کهن روم و یونان بوده است (جیمز آکوریگ: ۱۳۸۳، ۵۵) لذا آثار مورخین و فلاسفه و دانشمندان یونان و روم در امپراتوری بیزانس بسیار خطرناک جلوه می‌کرده است پس می‌توان گفت این آثار توسط ماموران دولتی از دسترس عموم خارج شده بوده است و احتمالاً در انحصار کلیسا در آمده بوده باشد و حتی برخی روحانیون خود تحت تأثیر این آثار فلسفی قرار گرفته و آن را در جهت وحدانیت سوق داده و مسلمانان پذیرای منطقی وحدانی از فلاسفه یونان بوده‌اند.

و در آخرین جنگ‌های ایران و روم انتاکیه و اسکندریه به دست سرداران خسرو پرویز گشوده شد و خسرو پرویز حکم غارت روم را داده است (محمود آبادی، ۱۳۹۲، ۲۹۶) احتمال بسیار زیادی دارد ایرانیان به علت برائتی که در دین خود نسبت به فرهنگ یونانی-رومی و مسیحیت داشته‌اند اسکندریه و گنجینه بزرگ آن را تا حدودی ویران کرده باشند و اقدام تلافی جویانه هراکلیوس که جنگ را یک جنگ مذهبی کرده بود در سوزاندن معبد و کتابخانه آذرگشنسب از همین امر ناشی شده باشد. همچنین در حملات اولیه اعراب به علت این که اعراب آن زمان هنوز بدوی بودند و اصلاً در معانی قرآن سیر نکرده بودند و تحت نظارت برخی فرماندهان جاه طلب بودند آثار بسیاری که در مصر بوده از بین برده و پاره ای از آن گنجینه را برای مسلمانان فرهیخته باقی گذاشته باشند.

تا دوران خلافت هارون الرشید عباسی نیز اهمیت این کتب معلوم نشده بود اما در اواخر دوران او و حساسیت شدید مأمون نسبت به علم و ادب باعث شد تحولی شگرف ایجاد شود تأسیس بیت الحکمه و تشکیل فرقه اخوان الصفا از بهترین نقاط عطف تاریخ نویسی می‌باشد که یک تحولی به آثار کهنه داده و باعث بیداری اسلامی شد. مورخینی که تا پیش از دایر شدن بیت الحکمه به تاریخ اشتغال داشتند تعداد قلیلی هستند و آثارشان چندان در دسترس نیست و به کتابت تاریخ عمومی هم علاقه ای نداشتند همزمان با بیت الحکمه دانشمندانی مثل یعقوبی و دینوری بودند که دسترسی آنان منحصرأً به بیت الحکمه جدیدالتاسیس نبود علی‌الخصوص یعقوبی در کتاب تاریخ خود منابع دست اول تری را از طریق بیزانس در اختیار داشته

البته معلوم نیست که یعقوبی اصلاً به بیزانس سفر کرده یا نه ولی با توجه به شناخت خوبی که از این سرزمین داشته می‌توان گفت به آثار مستقیمی دسترسی داشته است.

یعقوبی در ارمنستان کتاب الملوک الروم را نوشته است (اعیان الشیعه: ۱۴۰۳، ج ۱۰، صص ۳۳۰ الی ۳۳۶) او همچنین به مصر نیز سفر کرده است پس او در خاک روم مدت‌ها زیسته و حتماً منابع ارزشمندی را بررسی کرده است او تاریخ یونان پس از اسکندر را می‌شناسد و تاریخ روم را از زمان چیرگی بر یونان از دوران ژولیوس سزار می‌داند و ابداً حرفی از تاریخ جمهوری نمی‌آورد. و سزار را پادشاه می‌داند (تاریخ یعقوبی: ۱۳۶۲، ۱۷۸، ج اول) ولی تاریخ متأخر را کاملاً صحیح از بر می‌داند گویا هیچ از پلوتارک و هرودوت و گزنفون نشنیده است و من باب تاریخ ایران همان اساطیر باستانی را می‌خواند و با عجله می‌گوید که تاریخ پارسیان نامعتبر است و غلو در آن است (یعقوبی: ۱۳۶۲، ۱۹۳) او داریوش و اردشیر را نیز می‌شناسد اما نه بعنوان پادشاه پارس بلکه حاکمان بابل. (یعقوبی: ۱۳۶۲، ۱۰۱).

ذکر بیشتر از یعقوبی به این علت است که یعقوبی و دینوری علی‌الخصوص یعقوبی که خود به ممالک دیگر رفته به عنوان پیشکسوت مورخ عمومی چنین خطاهای تاریخی را دارد معلوم هم نیست که منابع او اصلاً از مصر بوده یا یونان بیزانس یا تفکرات افواه ولی اثر او برای مورخین بعدی معتبر بوده است. پس از یعقوبی وجود بیت الحکمه منجر به دسترسی گسترده به عهد عتیق و ذکر کوروش و داریوش و خشایارشا و اردشیر در تورات مسلمانان را در پی کشف حقیقت انداخت با اینکه مورخین قدیمی تر عهد عتیق را خوانده بودند ولی در این اسامی چندان تفکر نکرده و گذشته بودند.

محمد بن جریر طبری بلافاصله پس از یعقوبی کاری بزرگ می‌کند آثار او بسیار متین تر و دارای منابع مقبولی است منابع او بسیار پر محتوا و چندین روایت را در ذیل روایت مشکوک خود ذکر می‌کند. کتاب طبری از هر حیث کتابی جامع و اوج نگارش تاریخ اسلامی است کتاب بسیار کامل و الگویی کلی برای آیندگان است تواریخ عمومی بعدی تماماً تقلید از این کتاب است و تمامی روایات با شبهه خود را به این کتاب ارجاع می‌دهند و طبری نقطه عطف تاریخ نگاری است و چون ذاتاً ایرانی است تاریخ ایران را بسیار مفصل و با شور و اشتیاق ملی روایت می‌کند.

مهم‌ترین اهمیت طبری در تاریخ نویسی که کاملاً در آثارش هویدا است استفاده توانان از خاطرات افواه و حماسه‌های ملی و همچنین تاریخ مکتوب است که در غرب حاصل شده است می‌بینیم که طبری اسامی پادشاهان هخامنشی را تقریباً درست و متوالی می‌آورد ولی اصالت پارسی آنان را نمی‌شناخته هر چند با اکراه بیان می‌کند امکان دارد این سلاله پارس باشند او اطلاعات بسیاری راجع به هخامنشیان می‌داند که نشان از دسترسی این مرد به مکتوبات صحیح تاریخی بوده ولی این مکتوبات ناقص و به صورت خلاصه بوده‌اند که به خوبی به ما نشان می‌دهد کتابخانه اسکندریه در هنگام بهره برداری مسلمین از آن دیگر شکوه سابق را نداشته و نسخ دسته‌چندم و نیمه و ناقصی از آثار آن به مورخین اسلامی رسیده.

تاریخ ایران بعد از طبری مدیون حکیم توس است فردوسی هر چند بنیان ادبی بسیاری متینی را بر جای گذاشت اما تاریخ را فدای ادب پارسی کرد او به زیبایی هر چه تمام تر تاریخ را بازگو می‌کند اما به صحت آن نمی‌پردازد. شاهنامه کتابی شد تفسیر آن در قالب کتاب طبری بسیار مطلوب مورخین شد کتاب ابن اثیر و میر خواند کاملاً متجلی شاهنامه در قالب طبری هست هر چند ابن اثیر شدیداً به روایات افسانه‌ای شاهنامه ایراد می‌گیرد ولی کار را به خوبی و تماماً با نظم انجام می‌دهد.



در قرن پنجم علاوه بر حضور حمزه اصفهانی که کتب او به نکته‌هایی اشاره دارد که فوق العاده مهم هستند و نشان می‌دهد منابع گمنام او بسیار منابع دقیقی در تاریخ باستان بوده هر چند گویا خود حمزه اصفهانی سعی در قبول آنان ندارد ولی برخی نکته‌های آن را که صحت تاریخی دارند در هیچ کتاب دیگری نیست. اما موازی حمزه اصفهانی در خوارزم و گرگانج ابوریحان بیرونی می‌زیسته است که صحیح‌ترین و متین‌ترین منابع را داشته و کاملاً صحیح نام پادشاهان هخامنشی را می‌برد اجداد آنان را بازشناخته و نام‌های شاهان را با لفظ کاملاً یونانی می‌برد متأسفانه در کتاب آثارالباقیه خیلی سطحی می‌پردازد و سریع می‌گذرد. ابوریحان بیرونی می‌بایست این اطلاعات را در هند کسب کرده باشد مردم هند دوران آشوکا از عصر ماورایه را عصر طلایی می‌دانستند و آشوکا که اوایل دوران سلوکیان می‌زیسته مقبول راهبان و موبدان بودایی و هندو بوده دست و ذکر او کاملاً در تواریخ هند آمده است و کتائب او با سبک هخامنشی که کاملاً مشهود است در سرتاسر هند پراکنده است حتی یکی از الواح این پادشاه با لوح بیستون داریوش تقریباً شباهت دارد (لولین بشم: ۱۳۹۴، ۸۰). برای همین هند می‌توانسته اطلاعات خوبی در خود ذخیره کرده و با توجه به حکومت یونانیان باختری که در شمال هند پایگاه‌های فراوانی داشته و از قضا همسایه بوداییان بوده تأثیر گذار بوده و راهبان بودایی آثاری چند را حفظ کرده و بعدها به ابوریحان که در سپاه سلطان محمود به عنوان اولین فاتح مسلمان هندوستان بوده برسد.

ابن مسکویه یگانه دوران خود است این مورخ خردمند نگاه بسیار زیرکانه ای به تاریخ دارد و اصالت سخن را در لفافه از حمله منتقدان بیان می‌کند تاریخ او را اگر بتوان با ریز بینی بسیار مطالعه کرد به ما می‌فهماند که او نیز منابع حمزه اصفهانی بلکه کامل‌تر را در اختیار داشته است. از قرن ششم به بعد نوشته‌های تاریخی عمومی از سبک پژوهشی خارج می‌شود و بیشتر جنبه ادبی به خود می‌گیرد کتاب میر خواند نمونه معرف آن است همچنین تواریخ خواجه رشید الدین فضل الله مؤکد آن است. پس تواریخ قرن ششم تکرار همان تاریخ گذشته است هر چند نکته‌های عالی برای زمان معاصر نگارنده دارد اما تا دوران ساسانیان همواره بازگویی همان مطالب گذشته و با اطلاعات اضافه شده ناچیزی است.

پس نتیجه شد که منابع مسلمانان به سه قسم بوده است اول افسانه‌های سروده شده افواه بود که آینه تجلی تاریخ بود و مورخین با توجه به دشواری پژوهش در زمان خود از رأی عمومی استفاده می‌کردند و دوم آثار مورخین یونانی بوده است که به صورت ناقص و ناکامل از باقی مانده امپراتوری بیزانس حاصل شده و مسلمین سعی بر انطباق آن‌ها با عهد عتیق داشته‌اند. سوم نیز آثار هندوستان بوده است که تا پیش از فتنه مغول باید در خراسان متجلی بوده باشد و بعد از فتنه مغول آن اطلاعات ناکافی نیز نابود شده باشد.

۳/۳. تاریخ در پیشگاه مسلمانان

با سقوط ناگهانی امپراتوری هخامنشی به علت چند مورد مهم تاریخ ایران دستخوش تغییر شد:

۳/۳/۱ ایرانیان خاطرات تاریخ را چند صد سال پس از سقوط هخامنشیان در دوران اشکانیان و ساسانیان ترمیم می‌کنند اما نمی‌توانند گذشته را به خاطر بیاورند و تا حدی تاریخ تحریف می‌شود آنان ذهنیت موهوم از اردشیر و خشایارشا و داریوش دارند که احتمال بسیار زیاد با یک والی زردشتی هخامنشی که می‌توانسته ساتراپ پارس بوده باشد به نام اردشیر و نی‌ای شاهان پارس در دوران بعد بوده باشد اشتباه کرده باشند.

در آثار آنان وهمن اردشیر عنوان پادشاه است این پادشاه هم دارای اسم وهمن که هم‌ریشه با نام داریوش (داری وهومنه، صاحب اندیشه نیک) است و هم اسم اردشیر نوه داریوش بزرگ است و فتوحات او با سپاهی جرار در روم درونی (یونان) داستان شاهان هخامنشی مثل داریوش و خشایارشا را متجلی می‌کند (ر.ک، الکامل فی التاریخ، ص ۳۲۳) همچنین حضور همای دختر او به عنوان یک ساتراپ در دوران هخامنشی تأیید می‌شود چرا که ما در دوران این پادشاهان زن را در صحنه سیاست به وضوح می‌بینیم همسران و مادران پادشاهان و حتی زنان در یاسالار.

وجود داراب و دارا می‌تواند ذکر پادشاهان ناتوان و فراموش شده باشد میدانیم که پس از اردشیر اول تنها اردشیر سوم و داریوش دوم و اردشیر دوم مدتی مدید بر تخت نشستند که تنها داریوش دوم در میان آنان قدرتمند تر به شمار می‌رفته بعد ها موبدان زردشتی تنها خاطرات مبهم و فراموش شده آنان را به تصویر می‌کشند که این کار در واقع مبدأ جدایی تاریخ حقیقی شد.

۲/۴/۴. هجوم اسکندر باعث تخریب هویت ایرانی نشد بلکه سلطه سلوکیان مسبب فراموشی بود اگر ما حتی در نظر بگیریم که سلوکیان بی طرف بوده و قصد اعمال فرهنگ نداشته‌اند اما از موضوع تاریخ و حماسه سرایی نمی‌توانستند لا قید باشند چرا که ملتی که چندی پیش سروری می‌کرد قبول نمی‌کرد که بنده باشد با اینکه هیچگونه مدارکی دال بر این موضوع نیست ولی می‌توان از یورش‌های ایرانی ساتراپ‌های یونانی در باختر علیه سلوکیان را گواه گرفت که هلنیسم در ایران پذیرفته شد ولی در برخی موارد رو در روی فرهنگ ایرانی بود و مردم را شدیداً ناراضی می‌کرد. پس سلطه سلوکیان می‌توانسته با اعمال فشار و سانسور قدری باعث فراموشی شده باشد.

۳/۴/۴. حکومت اشکانیان خود از ضربات بزرگ به تاریخ ایران بود شواهدی که جدیداً رو شده است و ژوزف ولسکی چنانچه یاد کردیم آنان را هویدا کرد نشان می‌دهد پارتی‌ها ریشه ایرانی داشتند ولی ایرانی محض نبودند بلکه سلاله ای از سکاها بودند با توجه به تعریف فرکیانی که اس اساس سلطنت ۲۵۰۰ ساله ایرانی بود را باید برای خود مهیا می‌کردند جعل تاریخ به نفع سلاله آنان مهم‌ترین علت فراموشی تاریخ و اسطوره سازی بود. ژوستین مورخ بیزانسی می‌نویسد: پارتیان که شرق را به مثابه سهم ایشان در جهان در دست دارند تبعیدیان اسکیت‌ها بوده‌اند (محمود آبادی: ۱۳۹۲، ۶۸)

اشکانیان سعی در فراموش کردن گذشته خود بودند و می‌خواستند سنن کهنه هخامنشی را تجدید کنند برای برای تجدید یادگار پرشکوه باستان چنانچه میدانیم تغییر پایتخت از شهر نسا به چند کیلومتری بابل تنها از برای خودنمایی جلوی سلوکیان رو به احتضار و روم نبوده است این کار توسط مهرداد اول چنانچه خود را شاهنشاه ایران می‌خواند که برای زنده کردن آیین باستانی ایران بوده است. اشکانیان با توجه به سلاله طولانی خود به جای نشان دادن جد خود و پیروزی‌های او سعی در محو کردن او دارند بر خلاف ساسانیان که اردشیر را جاودان کردند و هخامنشیان که از داریوش اول بت ساخته بودند. آنان خود را از سلاله هخامنشی خواندند کاری که مهرداد در بابل در سال ۱۴۱ قبل از میلاد کرد. آنان تمدن شرق ایران را بیش از پیش جلوه گر ساختند و تاریخ ایران را در قالب اسطوره ای که با دین رسمی زردشتی که بر خلاف شباهت دین رسمی اشکانیان بود درآوردند.

شاهان باستانی پارس که پس از سقوط هخامنشیان و در تمام دوران سلوکیان و اشکانیان پشت در پشت پادشاه سرزمین پارس بودند و در اصطخر حکومت می‌کردند و زیر سلطه سلوکیان و اشکانیان بودند خود را محافظان دین راستین زردشت



می دانستند و مرکز دین را از بلخ به اصطخر تغییر دادند سکوت معنا داری می کنند آنان نیز که خود را از سلاله هخامنشی می دانستند که آن هم امکان تحریف در اوستا را می دهد حتماً اشکانیان را تأیید کرده اند گویا آنان برای ماندن بر سرزمینی بسیار حائز اهمیت باید باجی مهم به اشکانیان داده باشند و آن تأیید مقام الهی شاهنشاه اشکانی بوده است. (محمود آبادی: ۱۳۹۲، ۷۴)

بر افتادن اشکانیان بدست ساسانیان افشاگری های جالبی بدست می دهد طغیان اردشیر علیه اردوان پنجم چنین است که واکنش شاهنشاه اشکانی به اردشیر یاغی این است که تو فردی چوپان و کرد زاده هستی! (محمود آبادی: ۱۳۹۲، ۸۳) و در اردشیر نامگ اردشیر پاپکان سعی در نشان دادن جعلی بودن این خاندان دارد. در واقع به نظر می رسد خاندان ساسانی نیز پیرو اشکانیان با افسانه سازی خود را به خاندان سلطنتی هخامنشی متصل کرده باشند (محمود آبادی: ۱۳۹۲، ۷۸).

در واقع ساسانیان چه به حق چه به ناحق در تاریخ دخل و تصرفات بسیاری داشتند دستکاری آنان اصلاً در کتب مقدس مشهود است آنان یک گزینه فوق العاده قوی تر از اشکانیان داشتند تئوکراسی ساسانی که در زندها آنچنان دستکاری نموده اند که تمیز تاریخ از افسانه ناممکن است. آنان چندان در تاریخ باستان تغییری ایجاد نکردند بلکه خرابکاری های اشکانیان را به نام خود کردند و آثار اشکانی را مغرضانه به اسم خود کرده و یاد آنان را پاک کردند. مقامی که اردشیر پاپکان در تاریخ آنان دارد به همت تنسر مقامی کاملاً الهی است و گستاخی تا به حدی است که مستقیماً در هیبتی هم اندازه خداوند فره ایزدی را از خداوند دریافت می کند و حتی تاج او بلند تر از تاج خدا نمایش داده می شود (تصویر در پایان مقاله ضمیمه شده) کاری که حتی شاهان مقتدر هخامنشی نیز هرگز نکردند.

۴/۴/۴. و علت آخر میل پذیرش افسانه از سوی خود مردم است تاریخ ایران همانگونه که بسیار اوج می گیرد به ناگه به شدت به زمین می خورد برای همین آنان همواره می خواهند مملکت خود را در اوج توانایی نشان بدهند اوج ها را با تفصیلی خارق العاده همراه می کنند ولی شکست ها را بر اثر ندانم کاری ها جلوه و می خواهند زود از آن خارج شوند.

علل اصلی انشعاب تاریخ حقیقی و اسطوره ای ایران در این حالات است هر جا منافع موبدان و ملوک می چربیده است خاطرات کهنه را پاک و خاطراتی جدید را جاودان می کردند.

۵. تاریخ مشروح مسلمانان از ایران

تاریخی که توسط مسلمانان نوشته شد با نگاهی ملی یا نگاهی کاملاً خصمانه همراه است. افرادی نظیر یعقوبی و ابن اثیر با نگاهی تمسخر آمیز به تاریخ ایران می نگرند ولی طبری و حمزه اصفهانی مسعودی و در صدر همه آنان فردوسی نگاهی کاملاً ملی دارند. مورخین متفقاً با کم و کاست و شک و تردید تاریخ ایران را با منوچهر (منوچهر) به عنوان آدم ابوالبشر یا گاهی از نوادگان نوح می دانند و یک افسانه ثابتی را تا دوران جمشید و ضحاک و فریدون تعریف می کنند در واقع اساطیر باستانی آریایی های هندو ایرانی را بیان می کنند.

در اواخر دوران پیشدادی حکمیت خراسان کاملاً در این دوران به خاندان نئوتر منتقل شده است تاریخ ایران باستان باید از اینجا شروع شده باشد این خاندان نئوتر چه کسانی هستند؟ معلوم نشده است ولی باید میان آریایی ها ایران مقبول باشند می بینیم جایی ایزدان فر ایزدی را مناسب این خاندان نمی بینند و با دخالت بزرگان کشور حکومت از این خاندان به خاندان



کوی کواذ منتقل می‌شود. خاندان کواذ چه کسانی هستند؟ ذکر یک نکته بسیار مهم است و آن این است که به نظر من این خاندان ها هیچ انطباقی با ماد ها و پارس ها ندارند

کوی کواذ و چگونگی تولد او شباهت بسیاری به اسطوره تولد سارگن، نمرود، شاهان آشور و کوروش دارد گویا این داستان سر راهی بودن کودک برای یک مرد بزرگ بسیار مطلوب بوده است و چون این داستان بسیار در بین النهرین در دوران پادشاهی آشور مشهور بوده است و تأثیر بین النهرین در تمدن ایران را می‌بینیم. با انتخاب کوی کواذ چه تغییری ایجاد شد؟ کوی کواذ پادشاه کیانی بود که به نظر من می‌باید حاکم ایرانشهر (کل شرق ایران نه کل مملکت ایران) بوده باشد فردی مقتدر که از پس دشمنان بدوی شمالی هم بر آمده است. تا زمان کوی اوس (کیکاوس) هم منابع ملی هم منابع دینی به سرعت می‌گذرند. یعنی یادی از کوی پسین نیست جز افسانه ای بسیار کوتاه در روایات زردشتی.

شروع حکومت متمدن ایرانی هم منابع ملی هم منابع دینی از دوران کوی اوس است پادشاهی که به بزرگ‌ترین حد ممکن یعنی بر هفت اقلیم حاکم شد پادشاهی که چه پس از او چه پیش از او "ایرانشهر" به آن حد نرسیده بود او بر اثر نخوت بیش از حد خود از مقام الهی و جاودان خود سقوط کرد. کیکاوس کیست؟ چرا جز افسانه ها در جای دیگر نام او را نمی‌یابیم؟ کیکاوس سراسر پر شده از افسانه‌هاست و جدا کردن شخصیت حقیقی او بسیار دشوار است و نمی‌توان او را به وضوح دید ولی اطلاعاتی در اختیار می‌گذارد که وجود این شخص را به عنوان حاکمی بسیار قدرتمند در شرق ایران اثبات می‌کند.

دینکرد می‌گوید کیکاوس پادشاه هفت کشور و هفت دریا بود این اشاره مسلماً ابری است از تصریح یشت پنجم (بندهای ۴۵-۴۷) با اینکه کوی اوس بالاترین قدرت و تسلط بر آدمیان و دیوان نائل شده بود. (کریستن سن: ۱۳۹۳، ۱۱۱) عیناً ذکر سلیمان نبی را در وجود او می‌بینیم چنانچه گفته‌اند و نوشته‌اند سلیمان نیز بر هفت اقلیم حاکم بوده است آیا این مبالغه برای یک پادشاه اساس وجود خود او را منکر می‌شود؟ البته که نه در سرتاسر تاریخ‌های نوشته شده شرقی چنین موضوعاتی ذکر می‌شود.

بنابر روایت سوتگرنسک کی اوس در میانه کوه البرز هفت کاخ بر آورد که یکی از زر و دو کاخ از سیم و دو کاخ از پولاد و دو کاخ از بلور بود (کریستن سن: ۱۳۹۳، ۱۱۲) روایت تقریباً مشابهی را هرودوت برای دیاکو ذکر می‌کند که در ستیغ کوه الوند کاخی با هفت بارو که یکی از طلا و دیگری از سیم و بود برای خود ساخته است. نه کاخ دیاکو با تشریح هرودوت موجود است و نه کاخ کی اوس ولی با توجه به ساختار شهر ها و دژهای ایرانی در دوران ماد که آشوریان آنان را رسم کرده‌اند دژهای تو در تو همراه با دو یا سه بارو دیده می‌شود که روی یک تپه ارگ سلطنتی قرار دارد پس شاید هرودوت مبالغه مردم را باور و آن را در کتاب خود آورده باشد ولی این نوع عمارات واقعاً وجود داشته است ولی نه با آن تجمل. شباهت کاخ کوی اوس و دیاکو بسیار مهم است چرا که معماری زمان را عیناً نشان می‌دهد کاخی بر ستیغ کوه با سه دوره بارو مقبول است و این افسانه روابط آریایی‌های شرقی را با ماد ها کاملاً نشان می‌دهد.

احتمال انطباق کیکاوس با دیاکو بسیار کم است چرا که داستان دو پادشاه متفاوت است اولی آنچنان قدرتمند نبود که بر هفت اقلیم حکومت کند و قدرتمندترین زمان خود باشد و بر اثر نخوت سقوط نکرد بلکه در راه میهن خود سقوط کرد ولی در کل کی کاووس از دیاکو نیز وجوهاتی را کسب کرده است از نظر من کیکاووس در قدری پس از دیاکو در شرق می‌زیسته است از ستیغ کوه دماوند تا افغانستان را می‌باید در تصرف می‌داشته است و به کل سیستان تا دریای پارس حاکم بوده باشد.



داستان عروج کیکاووس به آسمان‌ها داستانی است با ماخذی بابلی به اسم اتانا (کریستن سن: ۱۳۹۳، ۱۶۲). پس کیکاووس یک هویت چند شخصیتی دارد و تعیین هویت او بسیار مشکل است و تنها دستگیره ما افسانه هرودوت است اشاره ای که به ساختار قلاع مادی با تزئینات بابلی برای دیاکو آمده تنها برای یک پادشاه دیگر یعنی کوی اوس آمده است برخلاف جنبه‌های دیگر شخصیت مدفون کی اوس مثل پرواز به آسمان که برای اسکندر و سلیمان نیز ذکر شده است.

کی هئوسره (خسرو) که پادشاهی قادر چون پدر بزرگش بوده است کوی خسرو از مقدس‌ترین و بزرگ‌ترین شاهان ایران است این شاه بزرگ یک جلوه ناجی و نمادی برای ظهور زردشت بوده است هر چند او مثل جدش پادشاه هفت کشور نبوده است زندگی کوی خسرو بیشتر از جدش از افسانه جداست. اولین و مهم‌ترین کار او ساخت آتشکده آذرگشنسب است آنچه که کریستین سن از این معبد بیان می‌کند بسیار مقبول است چه روایات ملی چه دینی ذکر می‌کنند که کوی هئوسره افراسیاب تورانی (فرنگرسین) یا اژدهایی را در کناره دریاچه ورووکش که دریایی آسمانی است می‌کشد و بر جنگ و ستیز پس از سال‌ها خاتمه می‌دهد اما این دریاچه کجاست؟

نگارندگان زردشتی متفقاً آن را دریاچه چنیچست بیان می‌کنند و به طبع آن مورخین مسلمان دریاچه چنیچست را محل فیروزی کیخسرو بر افراسیاب می‌دانند ولی اولاً مگر افراسیاب پادشاه توران از ساحل دریای خزر تا کابلستان را به طرف شمال و شرق در تصاحب نداشت و طبق عهدنامه دوران منوچهر این سوی سیحون را به ایران نسپرده بود؟ پس او در سرزمین دور آذربایجان چه می‌کرده؟ ثانیاً دریاچه مقدس چرا چنیچست بوده است؟ دریاچه مقدس در وهله اول هاتومننت (هیرمند) است که ۹۹۹۹۹ فروهر آن را پاسبانی می‌کنند و محل ظهور سوشیانت و محل موعظه پیغمبر بوده است چنانچه یشت ۱۹ کاملاً مشهود دریاچه مقدس را این دریاچه می‌داند. (کریستن سن: ۱۳۹۳، ۳۱۳۰)

پس ایراد کار در این اصل است که اشتباه سهوی و شاید تعمدی موبدان یک دشواری و کلاف سرگردانی را ایجاد کرده است اگر بپذیریم که ورووکش هیرمند باشد مشکل جنگل سپید که محل نبرد تورانیان و ایرانیان است و کوه سپیدار و شهر زیرزمینی افراسیاب هم قابل شناسایی است (کریستن سن، ۱۳۹۳: ۲۸ و ۲۹)

کیخسرو پادشاهی است که نماد آرماگدونی باستانی را پیش می‌آورد تا موقعیت صلحی را ابتیاع کند تا بستر ظهور زردشت را آماده کند ما در تاریخ ماد و پارس فردی مثل او را نمی‌بینیم بسیاری سعی کرده‌اند او را همان کوروش یا کیاکسار بخوانند البته این اشتباهی بزرگ است کوروش آرمان‌هایی کاملاً جدا و سرنوشتی کاملاً متفاوت دارد او از نظر دین اصلاً مقدس نیست و حتی یک خطر و هشدار برای دین است چرا که بی‌قیدی او نسبت به دین اجدادی کاملاً مشهود است و جنبه‌های انسان دوستانه و تسامح و تساهل او خود دشمنی برای دین زردشت ساسانی است.

و کیاکسار نیز هر چند می‌تواند اثراتی روی شخصیت کیخسرو گذاشته باشد و حتی جلوه ای از این پادشاه باشد و اصلاً مسئله آذربایجان از این جا ساخته شده باشد ولی به علت اینکه این پادشاه در شرق بوده این مسئله منتفی است ولی می‌تواند جلوه ای از کیاکسار باشد و حتی از نظر زمانی می‌تواند یکسان باشند و آرمان‌هایی مشابه دارند شخصیتی باشد که راوی دو پادشاه باشد.

اساطیر عاقبت کی خسرو را ذکر می‌کنند و یادها را بر یک موضوع اساسی تاریخی می‌برد. می‌گویند کی خسرو جاودان شده و به گنگ دژ وارد می‌شود مسلمانان اما نوشته‌اند در کوه در میان برف‌ها نا پدید شد و عده ای دیگر به انزوا و گوشه نشین



شدن او معترف هستند و خود از کار کناره جسته و فردی را به عنوان جانشین نه از سلاله خود بلکه از سلاله ای دیگر بر می‌گزینند. این شخص لهراسپ نام دارد یا به عبارتی بیوراسپ که نه از اشراف برجسته و نه از سلاله مستقیم خاندان شریف کیکاووس است اساطیر باستانی و ملی هر دو رأی را در این می‌بینند که کیخسرو فر را در او دید.

در واقع این نقطه از تاریخ ارتباطی با جهانگیری‌های کوروش هخامنشی دارد کی خسرو در اوج شکوه از سریر قدرت جدا می‌شود و یک سری دو دستگی پیش می‌آید که به سرزمینی دیگر و یا قلعه ای معتکف می‌شود این اعتکاف امکان ندارد که توسط شخصی قدرتمند تر از شاه شرق ایجاد شده باشد؟ در جنگ‌های بزرگ کوروش حال پادشاه مغلوب همواره از سوی شاهنشاه هخامنشی رعایت می‌شده است از کشتن صرف نظر می‌شده و معمولاً آنان را در قلعه ای تبعید و یا در سرزمین خودشان تحت نظر می‌گرفتند مثل پدر بزرگش که در ارگ هگمتانه گرفتار شد و پادشاه لیدی و بابل که قصه‌هایی راجع به آنان تصنیف شده است.

احتمالاً جنگ نه چندان بزرگی در شرق روی داده یا اصلاً روی نداده و دعوت کوروش برای قرار گرفتن امارات شرقی ایران توسط کیخسرو پذیرفته شده است و بیوراسپ نامی از سلاله ای گمنام بر ممالک شرقی از سوی کوروش حاکم شده باشد. از نظر من بیوراسپ همان آرشام هخامنشی است بیوراسپ یا لهراسپ از نام آئوراسپ پهلوی می‌آید که به نظر با نام آرشام باید هم‌ریشه باشد چرا که آئوراسپ به معنای صاحب هزار اسب است چنانچه خود آرشام در لوحه‌اش به عنوان پادشاه سرزمین پارس پس از مدح خدای و مردمان خوب به داشتن اسب‌های خوب اعتراف می‌کند (مطابق با لوحه آرشام بند ۳) (شارپ: ۱۳۸۳، ۱۲۴) در اسامی که در کتب مقدس زردشتی آمده است جز چند مورد که در اواخر دوران کیانیان بقیه با نام حیوانات مثلاً دارنده اشتر زرد یا گاو مرد و... شاید این‌ها اصلاً نام نباشند بلکه یک کنیه یا لقب برای این افراد بوده باشد چرا که قرار دادن چنین اسم‌هایی اصلاً در تاریخ ماد و هیچ تاریخ آریایی دیگر در این بازه زمانی همخوانی ندارد مثال این نام‌ها نه در فرهنگ هندوستان و نه ماد دیده می‌شود ولی سنت نهادن کنیه و لقب در میان آریایی‌ها امری شایع بوده است پس امکان دارد نویسندگان کتب مقدس یا اصلاً سنت زردشت به جای نام از کنیه استفاده کرده باشد و می‌توان برای آرشام چنین نامی را قبول کرد.

و البته نسبتنامه آرشام هخامنشی با آئوراسپ کیانی مغایرت دارد که البته علت آن دو صورت می‌تواند باشد اول این که برای ایجاد یک مشروعیت الهی که باید در رگ‌های برگزیدگان جاری باشد نسبی معجول ساخته باشند و یا اینکه اصلاً نسب نامه آرشام فراموش شده باشد و تنها یک سایه از نام‌های هخامنشی باقی مانده باشد برای مثال نام کی اوز می‌تواند کمبوجیه باشد و یا کی منوش تبدیلی دور از اهمنیش یا هخامنش باشد البته این موضوع صرفاً یک نظریه است و مدرک کامل و قابل توجهی برای آن نمی‌توان آورد. و مسئله نسبتنامه خود بزرگ‌ترین مسئله بغرنج این نظریه است. به هر حال می‌دانیم که آرشام و گشتاسپ در دوران سلطنت داریوش زنده بوده‌اند و خشایارشا به این نکته اشاره می‌کند. (کتیبه حرمسرا خشایارشا) (کریستن سن، ۱۳۹۳: ۱۲۴)

۱/۵. یاد هخامنشیان در آثار اسلامی

در هیچ منبعی نامی از هخامنشیان و سلاله آنان به عنوان شاهنشاهان پارسی ایران زمین نرفته است بسیاری مثل ابوریحان و طبری از آنان به عنوان پادشاهان بابل و یا پادشاهانی وابسته به سلاله کیانیان یاد می‌کنند. در هیچ تاریخی جز آثار الباقیه ابوریحان بیرونی نام شاهنشاهان هخامنشی را به دقت نمی‌بینیم و این نویسنده نامی احتمالاً در هند یا سرزمین باستانی کوشان که روزگاری تحت فرمانروایان یونانی بوده به این منابع نفیس دست یافته است.

شاهان بزرگ هخامنشی نامشان در کتب مقدس برده شده است و به همین علت که در این کتب به فرمانروایی آنان به بابل اشاره شده و به نیکی از آنان یاد شده مهم‌ترین علت شبهه در ذهن مسلمانان ایجاد شده که می‌باید این سلاله سامی تبار و یا پارسی و تحت الحمایه شاهان باستانی و مقتدر تری بوده باشند. در صدر آنان ذکر کوروش هخامنشی به علت مدح و ستایش طویل عهد عتیق از اوست این شاهنشاه ایرانی در یاد این امت به عنوان ناجی باقی مانده برای همین چنین دیدی نیز در مسلمانان از او وجود دارد. برخی مورخین مثل یعقوبی اصلاً نامی از کوروش نمیرن و حتی ذکری از او به میان نمی‌آید ولی طبری به صراحت او را معرفی می‌کند و او را حاکم سامی تبار مملکت بابل می‌داند که توسط شاه مشرق برای سامان دادن به ملت یهود موظف می‌شود (طبری، ۱۳۵۲، ۶۳)

و بلا فاصله ذکر داریوش و خشایارشا را که با تلفظ یونانی آورده ذکر می‌کند و داستان مردخای و استر را نیز بازگو می‌کند. ذکری که طبری از تاریخ هخامنشی می‌آورد ذکر کامل و جالبی نیست با این که او چندین بار دیگر نام کوروش را می‌برد اما منابع او مثل منبعی که ابوریحان بیرونی در اختیار داشته نیست و متأسفانه تاریخ طبری آنچنان در این بحث مقبول می‌شود که دیگر نظریات در لفافه و شک و شبهه بیان می‌شود و حتی خود ابوریحان نیز در قالب دوگانگی آن را ذکر می‌کند.

تا پیش از طبری یعقوبی و دینوری چندان اشاره به این خاندان باستانی نمی‌کنند در واقع بدایعی که طبری به کار برده منحصر به فرد است و جای بحث دارد که این نکته‌ها را از کجا کسب کرده است؟ به احتمال بسیار زیاد از راهبان و کشیشان مسیحی باید این اطلاعات را کسب کرده باشد. چرا که اطلاعات بیان شده در حد کتب مقدس و کمی اساطیر یونانی است و طبری از نگاه خود و قوه استدلال چهره‌ها را کنار هم می‌چیند.

تا قرن پنجم و ظهور ابوریحان بیرونی شناخت از هخامنشیان همچنان ناقص است و اشباحی سر در گم و ناقص وجود دارند و تنها همان اشکال توسط دانشمندان بعدی تکرار می‌شود به غیر از حمزه اصفهانی که بزرگ‌ترین ادامه دهنده راه طبری بود در کتاب این دانشمند چندین نشانه از شناخت این مورخ از هخامنشیان وجود دارد ولی گویا نویسنده در تردید برای ایجاد یک انحراف تاریخی از جایگاه سلف خویش بوده است و به اشارات کوچک اکتفا می‌کند.

در قرن پنجم با ظهور ابوریحان بیرونی که در طی سفر به هندوستان به اطلاعات بسیار دست اول و کاملی دست یافت متأسفانه ابوریحان به هیچ عنوان نامی از منابع خویش در کتب خود نمی‌آورد ولی از آنجا که نام این شاهان باستانی را با تلفظ یونانی و دقت بسیار زیادی که حکایت از در دست داشتن تاریخ یونان باستان داشته احتمالاً به منابعی باقی مانده از پادشاهی خاوری مقدونی دست یافته است و چنانچه ذکر شد با دودلی بسیار و اکراه نام آنان را می‌برد و آنان را پادشاهان کلدانی حاکم بر بابل و شوش و پارس می‌داند که توسط شاهان شرقی منتخب شده‌اند که این مسلماً از استدلال خود نویسنده باید حاصل شده باشد.

ابوریحان در کتاب آثارالباقیه یک چالش بزرگ را یاد می‌کند و نظرش را بیان می‌دارد:

«آنچه ما میدانیم از حیث عدد ملوک و نام‌های ایشان و مدت پادشاهی و اخبار در دیگر احوال ایشان اختلاف دارد و آنچه به وهم سبقت می‌جوید این است که ملوک ایران را با اعمال ایشان در روی هم رفته نامبرده‌اند (در صورتی که عقیده ما عکس است یعنی مورخین مسلمان شاهان هخامنشی را با خسترپاون‌های آنان که خود روزگاری حاکمان مقتدری بودند جابه‌جا گرفته‌اند) و اگر ما اقوال مذکور را در این جا نقل نکنیم اولاً متاع خود را به سنگ تمام نفروخته ...»

کوروش بانی بیت المقدس، قومبوسوس (کمبوجیه)، داریوش، اخشیرش (خشایارشا)، ارطخشست اول (اردشیر اول)، داریوس، ارطخشست دوم، اخوس، فیرون، داریوش بن ارسرخ، اسکندر بن میقدون بنا. (ابوریحان بیرونی: ۱۳۹۷، ۱۲۴) به خوبی ترتیب صحیح پادشاهان هخامنشی را می‌بینیم که در کمتر کتاب دیگری این دقت و صحت را دیده‌ایم. همچنین این دانشمند خبیر در تعیین صحت گاهشماری مسیحی از سلطنت کوروش تا ظهور اسکندر را ۲۲۲ سال می‌داند که تاریخی درست است. (بیرونی، ۱۳۹۷: ۳۸)

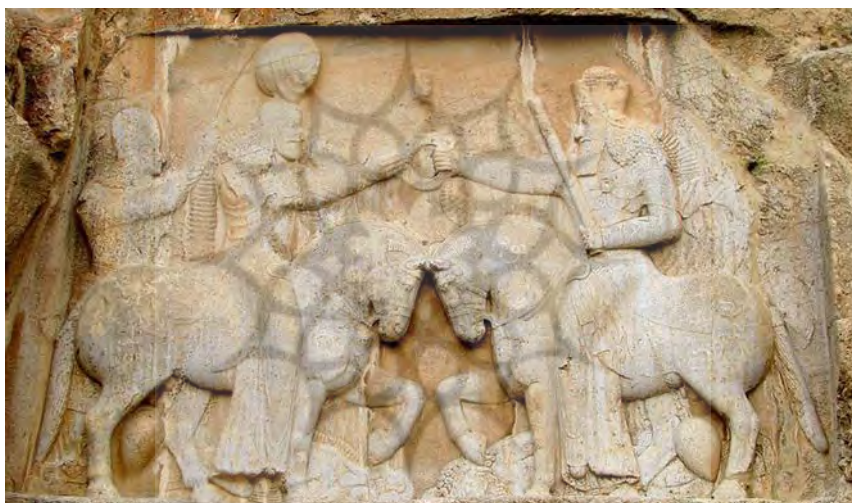
پس از ابوریحان دیگر دانشمندی که بدنبال کشف این راز باشد ظهور نکرد و در واقع تاریخ‌نگاری پس از حمله مغول کم از حالت عمومی در آمده و جنبه بیوگرافی یا شرح و بسط سیاست زمان شد مثل تاریخ جهانگشای نوینی یا تاریخ شیخ رشید الدین فضل‌الله که عنوان تاریخ عمومی دارد ولی اصل کتاب و قسمت ارزنده آن تاریخ ایلخانی است و نوشته بدیعی دیگر در آن نیست.

نتیجه‌گیری

تاریخ پیچیده باستانی ایران رازهای بسیار زیادی در دل دارد که هنوز گشوده نشده و شاید هرگز گشوده نشود. یکی از این رازها تاریخ اساطیری ایران است و حقایقی را در پس نقاب ملی‌گرایی یاد آور شده است چنانچه ذکر شد تاریخی که مسلمین از ایران باستان به جای گذاشتند در چهره ملی‌گرایی ایرانی و شخصیت حقیقی تاریخ پنهان شده است. در این مورد چنانچه ذکر شد به نظر اینجانب شاهان اساطیری پیشدادی و کیانی جز در مقطعی کوتاه تطابقی با آریایی‌هایی که در تواریخ غربی ثبت شده‌اند ندارند آنان ریشه مشترک آریایی باستانی را حفظ کرده و سال‌ها در مشرق ایران سلطنت کرده و احتمالاً با خاندان‌های بزرگ پارس و ماد وصلت‌هایی داشته‌اند برای مثال وجود هئوتوسا (آتوسا) در یک مقطع هم در خاندان نئوتر (نوذر) جایگاهی ویژه دارد و هم در خاندان هخامنشی و احتمالاً خویشاوندی‌هایی به همین ترتیب که اسامی و نام‌ها رد و بدل شده وجود داشته‌اند. هدف این مقاله در وهله اول بررسی تاریخی بود که دانشمندان اسلامی از منابع گوناگون دریافت و نگاشته‌اند و سپس همراه با آنان دیدی جدیدی که حاصل از اکتشافات قرن اخیر است را بگشائیم و امید است بتوان با توسعه باستان‌شناسی و تحقیق در این نکته حائز اهمیت که گره‌ای است که هزار مشکل را می‌گشاید را کشف و درک کنیم.



یادنامه اوتتاش ناپیرشا که زنی با دم ماهی دو مار را در دست دارد



مراسم تحلیف اردشیر پاپکان (سمت چپ در برابر اهورامزدا)



مردی با هیبت با خود دو شاخ (مثل ایلام و آشور) که بر دو مار پیچیده به دورش مسلط است.

منابع

- آکوری، جیمز (۱۳۸۳)، امپراتوری بیزانس، ترجمه مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
- ابن اثیر (۱۳۷۰)، تاریخ کامل، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- بشم آرتور لولین (۱۳۹۴)، هند باستان، ترجمه فریدون بدره ای و محمود مصاحب، تهران: علمی و فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۹۰)، آثار الباقیه عن القرون الخالیه، تصحیح عزیزالله علیزاده، تهران: فردوس.
- دورانت، ویل (۱۳۹۳)، تاریخ تمدن، ترجمه حسین کامیاب و محمد امین علیزاده و لیلا زارع، تهران: انتشارات بهنود، چ ۵.
- شارپ، رلف نارمن (۱۳۸۲)، فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی، تهران: انتشارات پازینه، چ ۳.
- طبری، محمد (۱۳۵۲)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: علمی فرهنگی.
- فرنیغ دادگی (۱۳۹۷)، بندهشن، ترجمه و تصحیح مهرداد بهار، تهران: توس، چ ۶.
- کریستین سن، آرتور (۱۳۹۳)، کیانیان، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۸.
- گات‌ها، (۱۳۷۸)، تصحیح ابراهیم پور داود تهران: اساطیر
- محمود آبادی، سید اصغر (۱۳۹۲)، تاریخ ایران در عهد ساسانیان، تهران: انتشارات پارسه.
- میرخواند (۱۳۸۰)، تاریخ روضه الصفا، تصحیح جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.
- ورجاوند، پرویز، «تمدن‌های پیش از تاریخ آسیای میانه».
- ولسکی، ژوزف (۱۳۸۲)، شاهنشاهی اشکانیان، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس.
- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲)، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۲.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی